

Investigation of the affection concept in the poem collection *Rahrovan Bibarg* by Taghi Pournamdarian *

Dr. Ahmad Sancholi¹

Associate Professor of the Department of Persian Language and Literature,
Zabul University

Abstract

The poem collection *Rahrovan Bi-Barg* is the first book of Taghi Pournamdarian's poetry, which includes a selection of special emotional moments that the poet had in a period of almost forty years. In this collection, emotion or affection, which is an involuntary reaction to the events of the outside world, is deeply connected with the sublime experiences and thoughts of the poet marked with a combination of lyrical, mystical themes and political and social mentality. In the present research carried out with a descriptive-analytical method different types of affection have been investigated in the three basic domains of love, mysticism and community. Among the poet's various affections, social affection is of particular importance and has run through most of his poems. The love for freedom and justice and the praise of free men and freedom seekers who gave their lives for their cause, along with other personal affections, are considered to be the main and spiritual axes of Pournamdarian's poetry. This connects his poems with human and social concerns and gives the poet a kind of commitment and social mission. Among the poet's social affections, elegies are impressive in both personal and impersonal dimensions and can be mentioned as a verbal and stylistic feature in his poetry.

Keywords: Pournamdarian, Poem collection, Rahrovan-e Bibarg, feeling.

* Date of receiving: 2022/2/13

Date of final accepting: 2022/9/5

1 - email of responsible writer: ah-sanchooli@uoz.ac.ir

فصلنامه علمی کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی

سال بیست و چهارم، بهار ۱۴۰۲، شماره ۵۶، صفحات ۲۰۷-۱۷۷

DOI: [10.29252/KAVOSH.2022.18027.3197](https://doi.org/10.29252/KAVOSH.2022.18027.3197)

DOR: [20.1001.1.2645453.1402.24.56.5.5](https://doi.org/20.1001.1.2645453.1402.24.56.5.5)

بررسی و تحلیل عنصر عاطفه در «مجموعه شعر رهروان

بی‌برگ» سروده تقی پورنامداریان *

(مقاله ترویجی)

دکتر احمد سنچولی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

چکیده

مجموعه شعر «رهروان بی‌برگ»، نخستین دفتر شعری تقی پورنامداریان است که برگزیده‌ای از لحظه‌های عاطفی خاص شاعر را در یک دوره تقریباً چهل ساله در بر می‌گیرد. در این مجموعه شعری، عاطفه یا احساس که نوعی واکنش غیرارادی در برابر حوادث و رویدادهای عالم بیرون است، با تجربه‌ها و اندیشه‌های متعالی شاعر پیوندی عمیق یافته و ترکیبی از بن‌مایه‌های غنایی، عرفانی و ذهنیت سیاسی و اجتماعی او را رقم زده است. در این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی صورت گرفته، گونه‌های مختلف عاطفه در سه رکن اساسی عشق، عرفان و اجتماع مورد بررسی قرار گرفته است. در میان عواطف گوناگون شاعر، عواطف اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و بخش اعظم شعرهای این مجموعه را به خود اختصاص داده است. عشق به آزادی و عدالت و ستایش آزادمردان و آزادی‌خواهانی که جان بر سر آرمان خویش نهاده‌اند، در کنار دیگر عواطف شخصی از محورهای اصلی و معنوی شعر پورنامداریان به حساب می‌آید که اشعارش را با دغدغه‌های انسانی و اجتماعی پیوند زده و به شاعر نوعی تعهد و رسالت اجتماعی بخشیده است. همچنین، در میان عواطف اجتماعی شاعر، مرثیه‌ها در دو بُعد شخصی و غیرشخصی از نمود چشم‌گیری برخوردار است و می‌توان از آن به عنوان یک مختصه کلامی و سبکی در شعر وی یاد کرد.

واژه‌های کلیدی: پورنامداریان، مجموعه شعر رهروان بی‌برگ، عاطفه.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۶/۱۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: ah-sanchooli@uoz.ac.ir

۱- مقدمه

تقی پورنامداریان (۱۳۲۰) ادیب، محقق و شاعر توانای معاصر که پژوهش‌های وی بیشتر در حوزه نقد و تفسیر شعر مشهور است و کمتر کسی است که با زبان و ادبیات فارسی سروکار داشته باشد و از آثارش همچون: رمز و داستان‌های رمزی، داستان پیامبران در کلیات شمس، دیدار با سیمرغ، در سایه آفتاب، گمشده لب دریا، سفر در مه، خانه‌ام ابری است و... بی‌اطلاع باشد. همچنین، از وی تا کنون دو مجموعه شعر با عنوان‌های «رهروان بی‌برگ» (۱۳۸۲) و «ساکن چو آب و روان چون ریگ» (۱۳۹۶) منتشر شده است. انتشار این دو مجموعه نشان می‌دهد که پورنامداریان در این سال‌ها علی‌رغم استغراق در تحقیق و پژوهش‌های ادبی، لحظه‌ها و فرصت‌های شاعرانه را هرگز از دست نداده و «جمع میان محقق و شاعر» که به تعبیر خود استاد «از مقوله اضداد است و جمع آن در یک فرد استثنا و امتیازی بزرگ محسوب می‌شود»، به او نیز همچون شفیعی کدکنی «چهره‌ای متناقض‌نما و شگفت‌انگیز داده است» (پورنامداریان، ۱۳۷۸: ۱۳۷). انس و آشنایی عمیق و مستمر شاعر با سنت شعر کلاسیک و معاصر و نیز نظریه‌های ادبی جدید، به شعر او نیز سبک و سیاقی خاص بخشیده است.

مجموعه شعر «رهروان بی‌برگ»، برگزیده‌ای از سروده‌های سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۸۱ وی است که شامل ۱۴۵ شعر می‌شود و تقریباً دوره‌ای چهل ساله را در بر می‌گیرد و در قالب‌های سنتی، نیمه‌سنتی و نیمایی سروده شده است. ذوق لطیف و قریحه سرشار شاعر و حافظه نیرومند و تسلط کم‌نظیر او بر میراث و فرهنگ کهن ادب فارسی و نیز دقت نظرش در نکته‌ها و ظرایف هنری و ادبی این میراث، مجموعه‌ای پدید آورده که «خلاصه هزار سال است» و «یادگار لحظه‌هایی از زندگی شاعر»؛ و حاصل لحظه‌های عاطفی خاصی است که برای او پیش آمده و شاعر به ثبت آن پرداخته است. عاطفه‌ای صادق و راستین و در عین حال بسیار صمیمی که «آینه دیدار لحظه‌هایی از گذشته و

حال ما» نیز تواند شد و «لحظه‌ای جمیل از هستی در آن متجلی است و زبان همه ضمیرها و دل‌هاست» (اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۳۳). او در این شعرها توانسته من شخصی خود را به من دیگران نزدیک و مربوط کند و به چنان لطف بیان و حسن اسلوب و تازگی طریق دست یابد که بتواند من خصوصی خود را برای همه لذت‌بخش، دل‌نشین و گیرا کند.

در حقیقت، مجموعه شعر رهروان بی‌برگ، آینه‌ای از فراز و فرود روح جمعی و فردی شاعر در میان مردمی است که خود را در بیم و امید و عشق و آزادگی آنان شریک دانسته است. عنوان این مجموعه که از کتاب «عبرالعاشقین» روزبهان بقلی، عارف قرن ششم، به وام گرفته شده و شاعر بخشی از سخنان وی را به عنوان مقدمه‌ای بر این مجموعه آورده تا بازنمای نام این مجموعه نیز باشد، خود گویای این نکته است: «نصیب عاشقان در عشق، جز غم نیست. غمشان وصول است و در این وصول جز آتش و نم نیست. زیرکان دیوانه‌اند، آشنایان بیگانه‌اند، مجنونان هوشیارند، سینه بر روح گواه دارند، دل و جان در عشق معشوق برای فنا دارند، مرغان قفص شکنند، باغبانان گل‌بدند، رهروان بی‌برگند، زندگان بی‌مرگند، سفرشان جز حقیقت نیست، سرمه دیده‌شان جز خاک کوی شریعت نیست...» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۵۸).

شعرهای این مجموعه، حکایت از روحی لطیف، عاطفه‌ای پایدار و اندیشه‌ای استوار دارد و شاعر با زبانی آهنگین و بیانی صمیمی، صادقانه آنچه را که در ذهن و ضمیر دارد به تصویر می‌کشد. تنهایی، درد و اضطرابی که سالیان عمر او را از تلخ‌کامی عمیق انباشته، از سطر سطر شعر او هویداست. در این شعرها، عاطفه و خیال که دو رکن اساسی شعر است، به خوبی در هم آمیخته و شعری پدید آورده که همچون شعر شفیعی کدکنی «مطلوب اهل فضیلت و خرد است. شعری که پسند آن از میان بخردان آغاز می‌شود و به تدریج مقبولیت عام می‌یابد» (فتوحی، ۱۳۷۸: ۲۳۰).

۱-۱- هدف و ضرورت انجام تحقیق

هدف از انجام این پژوهش، بررسی عنصر عاطفه و جنبه‌های گوناگون آن در مجموعه شعر رهروان بی‌برگ سروده تقی پورنامداریان است. از آنجا که عاطفه شعر، خواننده را مجذوب خود می‌سازد و شاعر از طریق رابطه عاطفی عمیقی که با موضوع شعر دارد، مفاهیم و حالات روحی خویش را انتقال می‌دهد، بررسی زمینه‌های عاطفی در این مجموعه، بیش از دیگر عناصر آن ضروری می‌نماید.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در مورد مجموعه شعر رهروان بی‌برگ، تا کنون پژوهش‌های اندکی صورت گرفته که غالباً بر روی یک شعر یا یک جنبه از اشعار این مجموعه تمرکز داشته‌اند: محمدی در مقاله‌ای که به نقد و بررسی کتاب «رهروان بی‌برگ» پرداخته (۱۳۸۳)، شعر «عروج» را در دو چشم‌انداز نقد محتوا و نقد صورت بررسی نموده و ضمن اشاره به جنبه‌های اجتماعی این شعر، آن را از لحاظ عرفانی تحلیل نموده است. جمشیدیان در مقاله «تحلیل شعر خضر کجاست؟ سروده تقی پورنامداریان بر مبنای رویکرد بینامتنی» (۱۳۹۲) به تحلیل این شعر پرداخته و معتقد است که این شعر در نوع ادبی غنایی و توصیف معشوق زمینی است، اما نشانه‌هایی از دیگر انواع نیز در آن دیده می‌شود. همچنین شعر را حاصل تلاقی گونه‌هایی دانسته که از ناخودآگاه زیسته در آن عوالم فرهنگی مجال ظهور یافته است. خدایار و فریدونی در مقاله «شوق وصل: تحلیل شعر «ای شوق وصل و شور شهادت» (۱۳۹۶) پورنامداریان بر اساس دستگاه اندیشگی سهروردی در قصه غربت غربی» به روش تحلیلی و با رویکردی انتقادی به بررسی شعر مذکور پرداخته و معتقدند که باتوجه به آثار پژوهشی شاعر در حوزه فلسفه اشراق و سهروردی‌پژوهی، قصه

غربت غربی به طور مستقیم زمینه‌ساز آفرینش این شعر در حال و هوای «مرگ و حیات» و به ویژه گزینش مرگ آگاهانه (شهادت) در بستر مفاهیم عرفانی شده است. مشرف در مقاله «تکه‌های آبی از آسمان پیدا» (۱۳۹۶)، مروری بر مجموعه شعر «ساکن چو آب و روان چون ریگ» اثر تقی پورنامداریان داشته و معتقد است که شاعر در این شعرها با زبانی آهنگین، صمیمانه و صادقانه جویبار روح خود را زمزمه می‌کند و از جامعه‌ای سخن می‌گوید که بیماری‌های دروغ و ریا آن را به حالت احتضار انداخته است.

۱-۳- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

عاطفه، نیرویی است که به وسیله آن احساسات درونی ما شامل: عشق، نفرت، خشم، ترس، اضطراب و... به دیگران منتقل می‌شود. همین عنصر است که احساسات مخاطب را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجبات جاودانگی یک اثر ادبی را فراهم می‌سازد. عوامل متعددی می‌تواند عاطفه فرد را تحت تأثیر خود قرار دهد از جمله کامیابی‌ها، ناکامی‌ها، محیط و شرایط اجتماعی و به طور کلی هرآنچه که در شکل‌گیری شخصیت و رفتار آدمی مؤثر است. در واقع، «فعالیت هنر، بر بنیاد این استعداد آدمی قرار دارد که انسان با گرفتن شرح احساسات انسان دیگر، از راه شنیدن یا دیدن می‌تواند همان احساسی را تجسم کند که او تجربه و بیان کرده است» (تولستوی، ۱۳۸۸: ۵۵). از این رو، عاطفه که هم به عوامل بیرونی و هم به عوامل درونی شاعر بستگی دارد، از اهمیت خاصی در پیدایش یک اثر ادبی برخوردار است. البته هرچند محرک عاطفی هنرمند به عوامل بیرونی و محیطی بستگی دارد، اما «وابستگی آن‌ها به ماهیت بیرونی بسیار کمتر از وابستگی آن‌ها به شرایط کلی درونی فرد در زمان بروز محرک است» (ریچاردز، ۱۳۸۸: ۸۳).

در تمام نظریه‌هایی که درباره ماهیت و حقیقت شعر ابراز شده، به این موضوع که شعر انگیزنده عاطفه در ارتباط با شاعر و انگیزنده عاطفه در ارتباط با مخاطب است، به نحوی اشاره شده است. هر عاطفه‌ای با انگیزش معنا و پیامی همراه است؛ چنانکه هر معنی و پیامی نیز می‌تواند انگیزه عاطفه‌ای باشد (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۷۹). در تعریفی که کروچه (Croce) از شعر با عنوان «شهود» یا دقیق‌تر «شهود غنایی» ارائه داده، دقیقاً بر عاطفه و انفعال‌انگیزی شعر تأکید می‌ورزد و از آمیختگی و تمایزناپذیری عاطفه و اندیشه در زبان شعر سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که «در هنر نه اشتیاق بی‌تجسم وجود تواند داشت و نه تجسم بی‌اشتیاق» (کروچه، ۱۳۵۸: ۸۳).

شاملو نیز هیجان و اندیشه را از هم جدا نمی‌داند و می‌گوید «هیجان‌ها و عشق نیز چون نمی‌تواند جدا و مستقل از آئینه اخلاقیات و ذهنیات عاشق انعکاسی یافته باشد، با این‌که علی‌الظاهر اندیشه نیست، در نفس خود نمی‌تواند اندیشه نباشد ... و بدون آمیختن با ادراکات و ذهنیات و اخلاقیات ما، بدون درآمیختن با ضمیر ما تجلی نکرده است. بدین‌گونه می‌باید پذیرفت که حتی هیجان و عشق نیز در نفس خود با اندیشه‌ای همراه است» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۸۱؛ نقل از شاملو، ۱۳۴۳).

در یک تقسیم‌بندی، شعرها را از نظر عنصر عاطفه و شدت و ضعف آن می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: (۱) شعرهایی که معنی در آن برجسته است؛ (۲) شعرهایی که عاطفه در آن برجسته و معنی پنهان است؛ و (۳) شعرهایی که معنی و عاطفه در کنار هم حرکت می‌کنند و ممکن است یکی از آن‌ها بر دیگری غلبه داشته باشد؛ به طوری که عاطفه تبع معنی و معنی تبع عاطفه باشد (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۷۹).

شعر پورنامداریان از آن نوع است که در آن معنی و عاطفه در کنار هم حرکت می‌کنند و تصاویر شعری نیز در خدمت انتقال همین عاطفه و اندیشه است. در حقیقت، شعر او «مبتنی بر عواطف اصیل و استواری است که از دریچه مهرورزی، درد، بی‌تابی، اشک و دیگر دغدغه‌های انسانی سر برآورده. در یک کلام، شعر او حاکی از آن فریادی

است که انسان، این گمشده لب دریا، از اعماق وجود برمی‌کشد. انسانی که از یک سو، تلاطم پرجوش و خروش دریا او را به وحشت افکنده و از دیگر سو، خشونت خشکی هراسناکش ساخته» (محمدی، ۱۳۸۳: ۱۵۸).

با توجه به این مسأله، در این نوشتار، تلاش می‌شود تا ضمن بررسی عنصر عاطفه در مجموعه شعر «رهروان بی‌برگ»، به این سؤالات اساسی پاسخ داده شود که: اولاً عاطفه در این مجموعه شعر، شامل چه مواردی است؟ و ثانیاً پرکاربردترین عنصر عاطفه کدام است؟

۲- بحث و بررسی

عاطفه یا احساس که «زمینه درونی و معنوی شعر را شکل می‌دهد» و در حقیقت «کیفیت برخورد شاعر با جهان خارج و حوادث پیرامونش است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۸۷)، در مجموعه شعر «رهروان بی‌برگ»، اساسی‌ترین عنصر به حساب می‌آید. شعرهای این مجموعه را از حیث عاطفه در وهله اول می‌توان به دو دسته اجتماعی و غیراجتماعی تقسیم کرد. هریک از این دو دسته به شاخه‌ها و دسته‌هایی دیگر قابل تقسیم است. مثلاً شعرهای غیراجتماعی شامل شعرهای عاشقانه، عارفانه و یا آمیزه‌ای از این دو یعنی عاشقانه و عارفانه می‌شوند. بسامد این دسته از اشعار در مقایسه با شعرهای اجتماعی بسیار اندک است.

در مقابل، شعرهای اجتماعی بخش عظیمی از اشعار این مجموعه را تشکیل می‌دهد. شعرهای اجتماعی نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: شعرهای صرفاً اجتماعی؛ و شعرهای تلفیقی که آمیزه‌ای از عشق و اجتماع یا عرفان و اجتماع هستند. بخش اعظم شعرهای اجتماعی پورنامداریان در این مجموعه، مرثیه است که در آن اعتبار شهادت و ارزش آرمان‌هایی که شهیدان به خاطر آن، جان خویش را نثار کرده‌اند، با زبان و لحنی حماسی مورد ستایش قرار گرفته است. از محتوای این اشعار چنین

برمی‌آید که شاعر نه تعمداً، بلکه براساس میل باطنی و ناخودآگاه از شهامت و همت آنان یاد می‌کند. در واقع، عشق، عرفان و اجتماع سه مضمون اساسی و جاودانی در این مجموعه شعر است.

الف- شعرهای غیراجتماعی

۱) عاشقانه: از مجموع ۱۴۵ شعری که در این مجموعه آمده، تعداد شعرهایی که فقط به مسائل عاشقانه پرداخته باشد، بسیار اندک است. شعرهای: «انتظار، بهشت تماشات، بگو چگونه بگویم، حسرت، سیاحت دیدار، آینه‌های برابر، بر گور در کنار تو امروز، در انتهای خواب، دریای بی‌قرار، فرشته یا آدمی و جای تو و جوانی دل ...» را می‌توان از نوع غنایی و عاشقانه دانست. با این‌که شاعر تأمل و مطالعه‌ای عمیق در شعر گذشته دارد، تصاویر شعری و فضای روابط و مناسبات عاشقانه در شعر او، بیشتر حاصل تجربه‌های عاطفی و حسّی خود شاعر است نه حاصل تأمل در دیوان‌های دیگران.

در این عاشقانه‌ها برخلاف شعر سنتی که مبتنی بر «خودمداری و خوداندیشی تاریخی شاعر است» (بهفر، ۱۳۸۱: ۲۲)، پورنامداریان به تساوی عشق معتقد است و عاشق و معشوق را همچون دو آینه در برابر هم می‌داند که هرچه در وجود یکی عیان است، در دیگری نیز انعکاس می‌یابد:

«در ورای بلور عاطفه‌ها/ روح پاک برهنه‌ات پیدا است/ هر خیالی که در دل تو/ یا هر اندیشه‌ای که در سر تو/ بگذرد آشکار می‌بینم/ مثل یک ریگ در کف چشمه/ مثل تصویر ماه در برکه/ چون دو آئینه در برابر هم/ هرچه در من عیان بود در تو/ هرچه در تو عیان بود در من» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۳۴۷).

وقتی معشوق نیست، شاعر احساس می‌کند که مثل آدم در لحظه هبوط در این عالم، بی‌هم‌زمان و همدم و بی‌یار و یاور است و یا مثل غریبه‌ت‌هایی در بیشه‌های خلوت یک روستای دور در یک غروب ساکت، ملول و مکدر و دل‌تنگ:

وقتی تو نیستی / مثل غریبهٔ تنهایی / در بیشه‌های خلوت یک روستای دور / در
ساکت غروب، ملولم، مکدرم (همان: ۲۷۷)

از این‌رو، از او می‌خواهد که برگردد و در بهشت تماشای خود، دل‌تنگی و ملال را
از شاعر دور کند. حضورش زندگی‌بخش است و شاعر که از بیان احوال خویش
به‌وسیلهٔ کلمات، عاجز است. از معشوق می‌خواهد که وی را از لذت حضور و دیدار
خویش بهره‌مند سازد؛ زیرا در این صورت حرف و هوش از اسارتش آزاد می‌گردد و
چشم و گوش اسیر روی و صدای وی می‌شود. او (شاعر) خوشحال و سوگوار بر گور
خواست‌های خود ایستاده است:

«خوشحال از این که سهم من از آب و آفتاب / در سایهٔ حضور تو زین پس / ضایع
نمی‌شود / و سوگوار روز و شبانی / که در غیاب تو / رفتند... / وز حلق مثل زهر / سوزان
و سخت و تلخ گذشتند...» (همان: ۳۵۳).

شاعر که همچون دیگران، گمان می‌کرده معشوق فرشته‌ای است در هیأت آدمی که
از آسمان برایش فرستاده شده، اما وقتی نیمهٔ پنهان او را می‌بیند، آرزو می‌کند که ای
کاش زنی بود زمینی که زهرهٔ آسمانی می‌توانست شد:

«گمان می‌کردم / فرشته‌ای است در هیأت آدمی / که از آسمانم بر زمین فرستاده‌اند /
اجر صبری پنجاه ساله در این برهوت! / وقتی نیمهٔ پنهانش را / از دریچهٔ حرف و صوت
دیدم / گفتم ای کاش زنی بود زمینی / که زهرهٔ آسمانی می‌توانست شد / نه فرشته‌ای
آسمانی / که هاروت و ماروت زمینی» (همان: ۳۷۶-۳۷۷).

۲) عارفانه: به دلیل تأمل و استغراق شاعر در متون و میراث کهن عرفانی، برخی از
اشعار او صبغهٔ عرفانی دارد. شعرهای «گمشدهٔ لب دریا، سفر به مشرق، تفرقه، جاری
شده‌ام، خوشبختی، صحرا کجا و صبر من، ای نهان از دیده، در سایه‌سار تو، این آب و
اژدها و واپسین منزل تقدیر» را می‌توان از این نوع دانست.

شعر «گمشده لب دریا» که عنوان کتاب شاعر در شرح و تفسیر غزل‌های حافظ است، در واقع، عصاره دیدگاه پورنامداریان را در خصوص حافظ و اندیشه‌های وی در مورد آدمی یعنی همان «مقام برزخی انسان» تشکیل می‌دهد. از دیدگاه حافظ، انسان موجودی است دو بُعدی. نه همچون حیوانات، خاکی صرف است و نه همچون فرشتگان آبی و روحانی. بلکه آمیزه‌ای از این دو است. بنابراین کسانی که بُعد خاکی خویش را که لازمه وجود آنهاست، انکار می‌کنند، ریاکارند. «حافظ ترجیح یکی از این دو جنبه وجود برزخی انسان را بر طرف دیگر نمی‌پذیرد. اگر خدا انسان را چنین آفریده که میان فرشته و حیوان باشد و طبیعت برزخی او ایجاب می‌کند که هر دو جنبه وجود او اعتبار داشته باشد، پس نمی‌توان سرزدن گناه از او را عیب شمرد و نکوهش کرد» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۷):

«نه خاکیم / نه آیم / کجاییم؟ / در انتهای خاک / در ابتدای آب / میان برزخ گلم / رها کن از اسارت / دمی ز سر نمی‌شود / هوای پر گشاییم، رهاییم ...» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۳).

در غزل‌های «جاری شده‌ام»، «صحرا کجا و صبر من» و «ای نهان از دیده» جوش و خروش غزل‌های مولوی نمایان است. در شعر «تفرقه» به مسأله جمع و تفرقه که اصطلاح عرفانی است، پرداخته و در شعر «آب و اژدها»، آب رمز عشق و زندگی است و اژدها رمز مرگ. در شعر «واپسین منزل تقدیر» شاعر به سالکی می‌ماند که به دیدار معبود عارف شده است. همچنین عنوان برخی از شعرهای این مجموعه نیز از تعبیرات و اصطلاحات عرفانی برگرفته شده است: حضور، خضر کجاست، سفر به مشرق، مشرق انوار، وصل، این پیر، عروج، تجلی، واقعه، منزل‌های راه و...

علاوه بر آن، در خود شعرها نیز شاعر در بسیاری از موارد برای بیان مقصود خویش از واژه‌ها، تعبیرات و اصطلاحات عرفانی بهره جسته است. تعبیرات و اصطلاحاتی همچون: از خویش غایب شدن، ورطه‌های وادی ظلمت، چشمه آب حیات، ظلمات،

بیابان خضر، ماهی، دریا، فراق، سیمرغ، مشرق مشعشع انوار، حبسگاه خاکی مغرب، غریب غربت غربی، عروج، غبار ظلمت مغرب، مشرق انوار، عقل سرخ، قاف، سالکان طریقت، خوف، قبض، حزن، وصل، حیرت، وادی ایمن، حضور، واقعه، غیبت، جمع و تفرقه و....

کمتر شعری را می‌توان یافت که واژه یا اصطلاح عرفانی در آن به کار نرفته باشد. البته این واژه‌ها و تعبیرات صرفاً در معنا و مفهوم عرفانی نیستند، بلکه گاه برای بیان اندیشه‌های اجتماعی و عاطفی و یا غنایی به کار گرفته شده‌اند.

۳) عارفانه و عاشقانه: در برخی از شعرها، هم جنبه‌های غنایی و عاشقانه را می‌توان یافت و هم جنبه‌های عارفانه را. آمیزش عشق و عرفان یکی از نکات اساسی ادبیات فارسی است. این مسأله آنجا که با مسائل اجتماعی نیز درمی‌آمیزد، به شعر فضایی سمبولیک و چندبُعدی می‌بخشد که آن را سرشار از ابهام هنری می‌کند و زمینه‌های مختلف تأویل را به روی خواننده می‌گشاید. در شعرهای «حضور، حضور» (۱)، حضور (۲)، حضور (۳)، در آستانه افلاک چشم تو، هجران، در کار عشق، درمانده، تو بمانی و واقعه» آمیزش عشق و عرفان را می‌توان به خوبی مشاهده کرد که گاه در برخی موارد با چاشنی‌ای از مسائل اجتماعی نیز درآمیخته است. به عنوان مثال، در شعر «در آستانه افلاک چشم تو» می‌گوید:

«پارا در آستانه افلاک چشم تو / بالای شب خم است / دیدار بی‌قراری شب در حصار روز / تشنه لبان راه بیابان تار را / لطف نسیم صبح و تسلای شبم است / در ماورای نه فلک چشم‌های توست، / که عاشق رسیده بی‌سایه لطیف / با عقل سرخ - زنده بیدار - / دیدار می‌کند» (همان: ۱۰۰).

جان‌مایه اغلب این شعرها غیبت از خویشستن و حضور معشوق است که هم می‌تواند در سطح عشق زمینی مطرح گردد و هم در سطح عرفانی.

ب- شعرهای اجتماعی

در شعرهای اجتماعی، محور اصلی عواطف شاعر را جامعه و مردم آن تشکیل می‌دهد و شاعر به عنوان فردی از اجتماع، اوضاع و احوال اجتماعی و مشکلات و آرمان‌های مردم جامعه را به تصویر می‌کشد. از اوضاع نابسامان جامعه انتقاد می‌کند و یا به آنچه می‌گذرد، اعتراض و یا با آن مبارزه می‌کند. در مجموعه شعر «رهروان بی‌برگ» که گاه از عشق و عرفان و حتی مسائل روزمره زندگی در آن سخن به میان آمده، زمینه اصلی و معنوی شعرها را عواطف ناشی از تأثرات اجتماعی رقم می‌زند. در واقع شعر او سرگذشت دردها و رنج‌ها و ملالت‌های مردمی است که شاعر در طول دوران زندگی خویش با آن‌ها سروکار داشته است. ماجراهای مرگ و زندگی دوستان و عزیزانی است که سرگذشت تلخ و اندوهبار آن‌ها شاعر را واداشته تا احساس و تأثر خویش را نسبت به آن‌ها ابراز دارد.

شعر پورنامداریان در یک کلام، اثر مستقیم زندگی است. کمتر شعری از وی را می‌خوانیم که اثری از دردهای مردم و فضای مسلط بر جامعه را در آن نبینیم. شاید آنچه استاد در تحلیل شعر شاملو در کتاب «سفر در مه» گفته، در حق خود او هم صادق باشد. زیرا وی نیز همچون شاملو «در قلب معركة زندگی حضور داریم دارد و به همین جهت نبض شعرهای او با نبض اجتماع می‌زند و شعر او صدای ضربه‌های یک زندگی اجتماعی و یک درگیری وسیع با رویدادهاست، بی آن که وی در انعکاس این ضربه‌ها قصدی برای جستن نام داشته یا به تظاهر تکلفی بر خویش نهاده باشد» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

شاعر که سال‌های سال با ایمانی شگفت‌آور و باوری عمیق راه و مسیری را که خود برگزیده، ادامه داده؛ «حتی در آن هنگام که صعب‌ترین بلاها را به اندک انحراف می‌شد از خویش بگردانی»، دچار کوچک‌ترین انحرافی نشده و به نیروی عشق و در سایه‌سار آن «از زیرکی عقل و تار و پود درهم آزاها و نیازها آزاد و رها گشته است». به سالکی

می‌ماند که پس از ریاضت‌های سخت به دیدار معبود عارف شده و یقین دارد که مستانه و دست‌افشان چنان از پل خواهد گذشت:

«که خیل خاکیان خایب اهل امل / - که خدا را هم / دست‌مایهٔ جرم و جنایت و تاراج کرده‌اند- / روزها در خفا پشت دست بخایند / و شب‌ها از رؤیت عجزه‌ای ازرق چشم / خوابشان آشفته شود» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۳۸۲).

در دنیایی که به کام جعل‌هاست و انبان دشت را یکسره سرگین گاوها انباشته، دل‌تنگی و اندوه شاعر تا آنجاست که «حتی رفیق خوب قدیم صمیمی وی که سالیان سال یک لحظه در هوای جدایی از او نبوده، امروز، در تداوم ماندن کنار شاعر، تردید می‌کند». او «تلخی سفر با پای برهنه، از میان خنجرها و تیزه‌های سنگ» را فراموش نمی‌کند. او که «گریه‌های کودکان و ضجه‌های زنان و انفجارهای گوش‌خراش و صدای درهم شکستن خانه‌ها را شنیده» و «گروه گروه کودکان گرسنه، فقر، زخم، بیماری، عفونت و دیگر جلوه‌های گوناگون جنون عصر را دیده»، به راهی که برگزیده، باوری عمیق داشته و یقین دارد که در واپسین منزل تقدیر، فرشته‌ای به پیشوازش خواهد آمد:

«با چهره و قامتی چنان دلاویز / که گاهی در خواب دیده بودم من / تمثلی از رفتارهای رفته / و نیت‌های گذشته / که هیچ‌گاه یادشان شرمسارم نمی‌کند» (همان: ۳۸۱).

در میان عواطف گوناگون شعر پورنامداریان، عواطف اجتماعی درون‌مایه اصلی شعرش را شکل می‌دهد. حتی آنجا که از عشق و عرفان نیز سخن می‌گوید، از مسائل اجتماعی غافل نگردیده و رنج و التهاب مردم را در مسیرهای پرپیچ و خم حوادث دنبال کرده است. عشق به آزادی و عدالت در کنار عواطف شخصی از محورهای اصلی و معنوی شعر اوست. حتی «محبوب او به چهرهٔ آزادی است و اجزای سادهٔ رخسارش چون واج‌های واژهٔ آزادی هریک جدا جدا یک پاره از حقیقت واحد را بر دوش می‌کشند»؛ و «زیبایی اساطیری او، مرهون آن ستارهٔ غمناکی است که سوگ کشتگان ترا گوئی / در کسوت سیاه عزاداران / در ساحت سپیده نشسته است» (همان: ۶۵-۶۶)؛ و

«هر لحظه از فراق تو فصلی است / فصلی که باد / اوراق باغ را / تاراج می‌کند / فصلی که باد / باغ برهنه را / آماج نیش عقربی خویش می‌کند ...» (همان: ۷۲).

«من» مطرح در این شعرها، از نوع «من» اجتماعی است که مجموعه‌ای از هم‌سرنوشتان خویش را در برش زمانی و مکانی خاصی در نظر دارد. لحن و احساس شاعر در این مجموعه، اندوهگنانه و غمگینانه است. در حقیقت، این اندوه و غم در شعر او می‌تواند ناشی از مرگ عزیزانی باشد که مردانه در راه آزادی جان بر سر آرمان نهاده‌اند و یا نتیجه فروریختن آمل و آرزوهای مردمی باشد که خود در راه پیروزی و برآوردن هدف کوشیده، اما به جایی نرسیده‌اند. به همین سبب بخش عظیمی از شعرهای اجتماعی این مجموعه را مرثیه‌ها شامل می‌شود. اگر «مضمون حصر و زندان و گرفت و گیر در سرتاسر شعرهای مجموعه «ساکن چو آب و روان چون ریگ» موج می‌زند و نوعی «زندان‌نوشته» را در مضامین آن می‌توان بازجست» (مشرّف، ۱۳۹۶: ۲۵۸)، شعرهای مجموعه «رهروان بی‌برگ» را می‌توان «سوگ‌نوشته یا سوگ‌سرود» نامید. شعرهای اجتماعی این مجموعه را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱) شعرهایی که در آن‌ها به برخی از مسائل روزمره زندگی پرداخته شده؛ مثل: «چشم‌انداز، تجلی (۱۸۹)، تجلی (۱۹۱)، صبح شهر، صبح شهر و خاطره، حسرت (۲۱۸)، فاصله‌ها، تکرار بیهوده، زمین کویر، در آینه (۲۴۱)، در آینه (۲۴۵)، حرف بی‌حجاب، این بیشه زیر باران، غریبه‌های آشنا، نقص، سبب‌های قدیمی، کیش و دیدار».

این شعرها غالباً توصیف صحنه و فضایی خاص است که گاه در ضمن توصیف، از «خلال راه و ره‌بندان شهر، سبقت غیر مجاز و اعتراض بوق‌ها، جیر و جار و اصطکاک چرخ‌ها، جیغ ناگهان ترمزهای سخت و تصادف‌ها و لرزش‌های دست و بد و بیراه گفتن و فحش دادن‌ها با تشنج‌ها و اعصاب خرد»، و نیز از «سراسیمگی مردم شهر در دل کوچه‌ها و خیابان‌ها، ازدحام صبور خودروها پشت دیوار راه‌بندان‌ها و صف طولانی مسافرها و شتاب عابرها و...» سخن به میان آمده است.

مشاهده این صحنه‌ها و مشکلات ناشی از آن، شاعر را که در میان این همه غوغا مثل یک غریبه تک و تنها هنگام غروب در یک روستای دور گرفتار آمده، به یاد روستاهای زادگاهش می‌اندازد که در آنجا از این گرفتاری‌ها و مشغله‌ها خبری نیست. شفافیت و صمیمیتی برخاسته از افق‌های زندگی امروز که تصاویر عینی شهر را با خاطرات سبز روستاهای دوردست پیوند می‌زند:

«خامش اندر میان این غوغا/ آنچنانم که یک غریبه، غروب/ تک و تنها به روستایی دور ... / کاش می‌شد که می‌گسستم من / رشته‌هایی که پای را بسته است / فکر را سوده، روح را خسته است! / با خیالی مگر توانم رفت / سوی آن رفته‌های دور از دست ... (همان: ۲۰۷-۲۰۹).

۲) شعرهای صرفاً اجتماعی؛ این دسته از اشعار خود به دو دسته مرثیه و غیرمرثیه قابل تقسیم است. مرثیه‌های او را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: مرثیه‌هایی که نام فرد در آغاز شعر ذکر شده؛ مثل شعرهایی که در سوگ پدر و دوستان خویش همچون جواد، همکلاسی و دوست دوران کودکی‌اش؛ کاظم، مصطفی شفاف، سیامک عرب و زرین کوب و شاملو و دیگران سروده؛ که در برخی موارد تاریخ سرایش آن‌ها نیز در پایان شعر ذکر گردیده؛ و مرثیه‌هایی که از ذکر نام فرد خودداری شده و فقط به ذکر صفتی اکتفا گردیده و یا به صورت کلی از او یاد شده؛ و معمولاً تاریخ سرایش نیز ندارد؛ مثل:

«آن شعله برگ سرخ، بی‌آن پیام‌آور بی‌باک، در رثای عطارد، مرگ مرد، خون روز، بیداد اهرمن، آفتاب زندانی، وصل، هفده شهریور، نسل بزرگوار شجاعان، اگر آن لطیف، خیل خلیلیان دلاور، ثانیه‌های سیاه‌پوش، ای شوق وصل و شور شهادت، رهایی بیداران، عروج شجاعان، قمار، زین سیب‌های بی‌شماره، در غم تو، کوچ (۱۴۸)، پایان ابتلا، عروج (۱۵۲)، عروج (۱۵۷)، چون رفت، عروج (۲۲۲)، کوچ (۲۷۳) و ...

در این دسته از اشعار نیز که هرچند به مناسبت‌های خاص و یا برای افراد خاصی ممکن است سروده شده باشند، جنبه اجتماعی شعر تقویت می‌شود و شعر را به فراسوی زمان و مکان فرامی‌برد. هرچند مرثیه‌های شخصی که به مناسبت مرگ یا شهادت افراد خاصی سروده شده، با حذف نام فرد نیز می‌تواند در گستره‌ای وسیع‌تر قابل تفسیر و تأویل باشد و به جای یک شخص خاص، نوع انسان را در بر بگیرد و بیان دردهایی که می‌تواند درد همگان باشد.

در این شعرها، شاعر «شبه‌هنگ سوکوار» و «ستاره غمناکی» است که «غمناک و سوکوار شهیدان عاشقی است که در جستجوی راه سحر، جان بر زمین داغ بیابان گذاشته‌اند»؛ و حماسه‌پرداز عاشقانی است که قهرمانانه به اقلیم خطر می‌روند و مردانه و استوار جان خود را در راه آرمان و عقیده خویش نثار می‌کنند. سوگ از دست رفتن شهید و اظهار اندوه توأم با غبن، بُعد تراژیک و تغزلی این اشعار است و نوید پیروزی و بازگویی دستاوردهای ارزشمند و بابرکت شهادت، جنبه حماسی به آن می‌بخشد. تأثر و ستایش شاعر از کسانی است که در مقابل بیداد، سکوت اختیار نمی‌کنند و از شکنجه و زندان و دیگر آزارها و رنج‌ها بیمی به خود راه نداده و حتی زیر شکنجه و زنجیر لبخند می‌زنند:

«چه صبورانه تحمل می‌کنی! / روزهایت / چنان دشوار می‌گذرد / که شب‌ها / با نیش
جان‌گداز حشرات موذیش / بی‌شک غنیمتی است / زیر شکنجه و زنجیر / لبخند می‌زنی /
سر فریب که را داری؟! / من دلم شرحه‌شرحه می‌شود / وقتی که می‌نگرم، انگار / به جهان
آمده‌ای / تا صبر را شرمنده کنی!» (همان: ۲۷۲).

این تهوّر و از سر خویش برخاستن از جمله عواملی است که شاعر را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد، چنانکه هر بار به شیوه‌ای تازه و با زبانی شورانگیز و سرشار از عاطفه، مرگ حماسی آنان را به تصویر می‌کشد:

«گفتند: / بی‌هراس / - / این شوره‌لاخ لخت / بی‌رستن شقایق خون‌رنگ بی‌بهاست / رفتند / - سرفراز - / کردند شوره‌زار شقایق بار ... / آنگاه از میانهٔ گلبوته‌های سرخ / تا سدره، تا حواصل مرغان سبز عرش / سرمست و / بی‌ملال / کشیدند / پر و بال» (همان: ۱۳۷-۱۳۸).

شاعر مرثیه‌سرا و ستایشگر نسل بزرگوار شجاعان و خیل خلیلیان دلاوری است که «ستمبارۀ خدای را بنده نبودند و نیستند»؛ آن عاشقان پاک سحرخوانی که «زیست را جز در هوای تازهٔ آزاد، زبندۀ انسان نمی‌دانستند»؛ آنان که «جوهر ایمان و عشق را با خون گرم خویش بر صفحهٔ سیاه خیابان تصویر می‌کنند» و «در شرارهٔ خشم و خروششان، رعد مسلسل و برق گلوله را مبهوت می‌کنند»؛ آنان که «مست و عاشقانه و بی‌باک، در قلب سرخ آتش بیداد شعله‌ور می‌زنند» و «تابش شرارهٔ خورشید شوقشان، چشمان شوخ و شور شیاطین عصر را بی‌خواب کرده است»؛ شهیدانی که «در هوای پست شب افسرده می‌شوند تا شاهد قیامت خود باشند و عمر شام را در قلب گرم معرکه، کوتاه کنند»؛ مرغان رستگار سبکباری که «پر باز می‌کنند و تا ملتقای وصل و شهادت در لحظهٔ هبوط بهاران پرواز می‌کنند»؛ آنان که «مثل نسیم گل، از روی باغ گل، از خاک باغ پر گل، به جانب افلاک پر می‌کشند»؛ سیب‌های بی‌شماره‌ای که «در رود جاری بی‌آغاز افتادند و شیرین چنان شدند که بی‌آه حسرتی / خود دست‌ها / ز شاخه / رها کردند» (همان: ۱۴۴). در این شعرها، شب و زمستان حضوری پررنگ و گسترده دارند و در کنار یکدیگر بر فضای تاریک و خفقان‌آور جامعه می‌افزایند:

«در شامگاه آن شب یلدا بود ... / وقتی که باد و برف / آشوب پرملال غریبی داشت / و شاهد مراسم تدفین روستا / در آستان کلبهٔ تاریک / تنها / غریب / غمزده / خاموش / ایستاده بود» (همان: ۲۹-۳۰).

ستایش دوستان و عزیزانی که شاعر مرثیه‌سرای آنهاست، از سطر سطر شعر او هویداست. شعر «مرگ مرد» در سوگ دوست و همکلاسی دوران کودکی‌اش جواد است

که «در کوچه‌های ساکت ظلمت شهید گشت». در این شعر، شاعر با زبانی ساده و تصاویری بدیع، احساس و عاطفه خویش را بیان می‌کند و جانبازی، دلاوری، شهامت و غرور معظم هر شهیدی را در قامت جواد به تصویر کشیده است. در شعر «بر خاک دوست» که برای دوستش کاظم سروده، می‌گوید: «باری / در سرزمین ظلم، تظلم را / با عزمی از تراکم ایمان / و مست از عصارهٔ ایثار - / مردانه دل به کشتن صیاد بسته بود / اما دریغ / یک روز گرم / وقتی که می‌پرید / در آسمان آبی جنگل / صیاد دل سیاه / گل‌های سرخ خون / بر بال‌های برفی او کاشت» (همان: ۵۶-۵۷).

شعرهای «بی‌آن پیام‌آور بی‌باک» که در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۴۸ سروده شده و شعر «در رثای عطارد» که در آبان همان سال به سرایش درآمده، ظاهراً هر دو در سوگ یک نفر است. عطارد «دبیر فلک، ستاره نویسنده‌گی و پیام آسمانی و حکمت است» (یاحق، ۱۳۷۵: ۱۵۱)؛ و شاعر از این‌که دیگر کسی نیست که مثل عطارد «خون در عروق واژه بداوند» غمگین و سوگووار است. در شعر «بی‌آن پیام‌آور بی‌باک» نیز برای نور قلم‌گریه می‌کند. برای «مردی که آفتاب / در ارتعاش حنجره‌اش بود / و آواز پرخریو نجیبش / از بهر رهروان حقیقت / تنها دلیل بود» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۴۲).

در شعر «زمزمه‌های تنهایی» از مرگ، اسارت، بند و زندان سخن می‌گوید و از این‌که «تیری تمام تجربه‌ها را تباه خواهد ساخت و جریان خون را از شور و کوشش دایم نجات خواهد داد». از این‌که «ما در غیاب نور نمی‌بینیم باران به رنگ آبی دریاست یا که خون؟» و از این‌که «اکنون نیکان اسیر چنبر بندند».

غزل‌های «خون روز»، «پیداد اهرمن» و «آفتاب زندانی» را که پشت سر هم آمده، نیز شاید به نوعی مرثیه دانست. مسأله مرگ در شعر سفر (۹۲) نیز مطرح گردیده:

«آه... / این صید تیرخوردهٔ مجروح / در کدام منزل این راه‌کورهٔ غمناک / با آخرین

قطرهٔ خون خویش / به خاک اندر خواهد خفت؟!» (همان: ۹۳).

شعرهای «وصل، هفده شهریور، نسل بزرگوار شجاعان و خیل خلیلیان دلاور» که مضمونی مشترک دارند، در ستایش شهیدان راه آزادی سروده شده است. همچنین در این مجموعه، ۴ شعر با عنوان «عروج» آمده، که اولی با صفت «شجاعان» همراه است و می‌تواند به صورت کلی در ردیف شعرهایی از قبیل نسل بزرگوار شجاعان و خیل خلیلیان دلاور و رهایی بیداران و امثال آن قرار گیرد. اما سه «عروج» دیگر، به نظر می‌رسد به نوعی با یکدیگر مرتبطند و احتمالاً در توصیف یک نفر است که شاعر بنا به دلایلی از ذکر نام او خودداری کرده است. وزن هر ۳ شعر یکسان است (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن). وزنی که کرسی پرواز موضوع و محتوای شعرها شده است. این وزن «مطنطن است، زیر و بم دارد، موج است، طیف در طیف است و با افکار خیال‌آمیز آدمی تناسبی اسرارآمیز دارد» (محمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

درون‌مایه و مضمون مطرح شده در تمام آن‌ها مسألهٔ عروج است. هرچند این شعرها از لحاظ عرفانی نیز می‌تواند مورد توجه باشد، اما با توجه به قراین و شواهدی که در آن‌ها مطرح است، از لحاظ اجتماعی نیز می‌تواند مورد تفسیر و تحلیل قرار گیرد. مسألهٔ اصلی عروج، در شعر عروج (ص ۱۷۶) آمده که در آن به صورت تمثیلی پلنگ (قهرمان مبارز و آزادی‌خواه)، قهرمان اصلی شعر است. در تمام این عروج‌ها غرور معظم قهرمان شعر مورد ستایش قرار گرفته است. در عروج اول (ص ۱۵۷) قهرمان شعر، سرافراز و مغرور تا سدره، تا حواصل مرغان سبز عرش، سرمست و بی‌ملال پر و بال می‌کشد. در عروج دوم که به صورت تمثیلی آمده، پلنگ «هم خواب را رها می‌کند و هم پیشه را و از راه سهمناک خم اندر خم پر مار و خار و خنجر خارا سنگ ...، بی‌هراس و مصمم / از پیشه تا ستیغ» می‌رود و از ستیغ تا ماه سبز تاب دلاویز، تا شاهد عزیز راه درشتناک بلاخیز عشق را مردانه درمی‌نوردد:

«در کوره‌راه‌های خطر بار تار شب / گفתי مگر شهاب شتابنده‌ای گذشت / از خویشتن تهی / وز یار لب به لب» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۷۷).

عروج سوم (ص ۲۲۲) نیز که هرچند شعری است مستقل، اما شاید بتوان آن را به نوعی در ادامه همان عروج دوم دانست که در آن، همان گونه که گفته شد، پلنگ (قهرمان مبارز) راه درشتناک بلاخیز عشق را مردانه درمی‌نوردد. در عروج سوم شاعر از ضمیر غایب «او» که به تعبیر رولان بارت (Roland Barthes) «از آرمانی از کف رفته، و از قهرمانی مرده حرف می‌زند» (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۲۴)، برای روایت شعر بهره برده و بدون نام‌بردن از شخصیت اصلی شعر فقط به توصیف او پرداخته. این مسأله ذهن خواننده را با خود درگیر می‌کند و او را به تکاپو وامی‌دارد که: «آیا میان این عروج‌ها پیوندی وجود دارد؟». شعر ضمن این که تن به معنی خاصی نمی‌دهد، سرشار از ابهام و سایه روشن هنری است:

«برشد به قله‌ای / چنان بلند که فتحش / در حیطه خیال نمی‌گنجید. / در عمر بی‌نهایت خود روزگار پیر / این مایه تاب و طاقت و سعی و تلاش را / کم دید اگرچه ظن من آن است، خود ندید. / جز راه بازگشت / از قله راه نیست / در شأن او نبود / تا راه بازگشت فروگیرد او ز سر / تن را نهاد جا و به جان برکشید پر / آن قله بلند / پایان راه بود / پایان او نبود ...» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۲۲۲-۲۲۳).

در شعر «فجر» نیز که شاعر شب تاریک تلخی را در میان خون و تاریکی سرآورده، از فراز بام می‌بیند که:

«از افق آهسته می‌آید / فجر فرسوده / با نگاهی سرد و لبخندی بغایت تلخ / مثل محکومی که می‌آرند بیرونش / جوخه معذور مأموران / در هوای گرگ و میش صبح، از زندان» (همان: ۲۵۳).

همچنین، در این مجموعه، دو شعر با عنوان «کوچ» آمده که هر دو از نوع مرثیه است. در کوچ اول (ص ۱۴۸)، شاعر از ذکر نام فرد مورد نظر خودداری کرده و فقط لحظه احتضار او را با تصاویری نو و بدیع و هماهنگ با فضای عاطفی شعر به تصویر کشیده است:

«بر نخ لرزان و باریک نگاهش / حسرت گفتن یک «خدا حافظ» / آویخته مانده است / دریغا که نفس / یاری نمی‌کند! / فروغ بی‌رنگ روی در خاموشی جان / در چشمانش / سوسو می‌زند / چنان چون شعله برگ بی‌قرار و بی‌رمق لاله‌ای عتیق / که در تلاش ماندن / بر نم آخرین قطرهٔ نفت / پرپر می‌زند» (همان: ۱۴۸-۱۴۹).

کوچ دوم را به یاد شاملو سروده و گردش قلمش را ستوده که استوار و بی‌هراس، با پیکری درهم شکسته و پایی قلم شده، قلم بر کف ایستاده بود: «حتی در آن هنگام که طنین تکرار / در جریان بازگشت‌ناپذیر روی به خاموشی می‌رفت». شعر «گزارش» را برای دوستش مصطفی شفافی سروده که ظاهراً در آبگیری غرق شده:

«در قعر آبگیر آرام آینه‌وار / مردی با جامهٔ سفید / در آسودگی آب‌ها / خویشتن را قراری / جسته است» (همان: ۲۰۱).

در شعر «در سوگ پدر» که در تاریخ ۱۳ دی ۷۶ سروده، می‌گوید:

«در شب تاریک دی ماهی / زیر باران ملالت‌بار برفی ساکت و سنگین که می‌بارید / مرگ شبرو نیمه‌های شب / مثل دزدی آمد / او را برد ...» (همان: ۲۲۴)؛

و در شعری که «بر خاک پدر» سه روز بعد، یعنی ۱۶ دی ۷۶ سروده، می‌گوید:

«باغ بهشت / در برف و در برودت دی ماه / خفته بود» و «اندوه / چون صخره‌ای بزرگ / افتاده بود روی دلم، سنگین / سنگین‌تر از گرانی برفی که شهر را / در جامهٔ سفید / در خواب کرده بود» (همان: ۲۲۸)؛

و شعر «شعلهٔ تور» را در رثای دکتر زرین‌کوب در تاریخ ۷۸/۶/۲۵ سروده و این گونه دریغاگوی اوست:

«دریغا! / از منظر نگاه مردم ما / مردی رفت، / ژرف و شگرف از آن دست که می‌گفتی / از خطه‌های سبز اساطیر آمده است / فرزانه مردی / با جنگلی سبز در سر / دریایی در دل / آفتابی بر لب ... / هفتاد و هفت ساله مردی / که خلاصهٔ هزار سال بود! ... / مردی «که از دهانش ستاره فرومی‌ریخت / و از صدای قدم‌هایش / جهل و خشونت و

ظلمت/ هراسناک می‌گریخت .../ مردی که باغ عشق را سرسبز می‌خواست .../ مردی با چراغ معجزه در دست .../ در سوگ کوچ تو/ دیدم خرد و حقیقت/ در بی‌پناهی خود می‌گریستند ...» (همان: ۲۳۳-۲۳۶).

شعر «شوکران» را به یاد دکتر سیامک عرب و مرگ جان‌گدازش سروده:

«آوخ! چه شوم بود و ملال آور آن خبر/ آمیزه‌ای ز حنظل و آتش بود/ کز گوش‌ها گذشت؛/ سوزان و تلخ/ چون جام شوکران/ که پاره‌پاره بگذرد از حلق» (همان: ۲۴۳).
این شعرها به شدت، خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تعبیری دیگر در این دسته از اشعار عمل انطباق به راحتی صورت می‌گیرد. زیرا «سوژه را با مفهوم انسان کاملی که در ذهن داریم و جنبه آرکی‌تایپی دارد، منطبق می‌کنیم. بدین سبب از مراثی کسانی که نمی‌شناسیم، بیشتر لذت می‌بریم و نیز مراثی بزرگان تأثیر بیشتری بر ما دارد. زیرا کشش انطباق قوی‌تر است» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۳۹۹).

در شعرهای اجتماعی چه مرثیه و چه غیر آن، شب و مفاهیم مرتبط با آن عنصر مسلط بر تمام شعرهاست و محوری‌ترین و پربسامدترین تصویر به حساب می‌آید و بیانگر یک وضعیت روحی و اجتماعی است که تحت تأثیر این وضعیت، تمامی تصاویر دیگر هم‌سو با شب نقش خود را ایفا می‌کنند. شب در این مجموعه معمولاً در تقابل با صبح و روشنی قرار دارد. بسیاری از شعرهای پورنامداریان بر پایه همین تقابل سروده شده‌اند. در شعر «کلید» شاعر برای بازکردن قفل عظیم دروازه شب و در نتیجه ورود کسی که از باغ بهشت آمده، دو راه پیشنهاد می‌کند: کلیدی از ماه (روشنی، اندیشه و آگاهی و ...) و تبر (مبارزه و قیام و ...):

«پشت دروازه شب/ یک نفر هست که از باغ بهشت/ آمده است/ قفل دروازه شب
را، ز شما/ گری یکی آورد از ماه کلید/ بی‌گمان جمله به دل خواسته خواهید رسید./ با تبر
نیز بسا بشکند این قفل عظیم!» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۲۱).

علاوه بر تقابل تاریکی و روشنایی، تقابل سرما و زمستان را نیز با بهار و جلوه‌های آن در این مجموعه می‌توان به خوبی مشاهده کرد. حتی «مرگ شب‌رو در یک شب تاریک دی‌ماهی و در زیر باران ملالت‌بار برفی ساکت و سنگین، نیمه‌های شب مثل دزدی می‌آید و پدر شاعر را با خود می‌برد» (همان: ۲۲۴).

۳) شعرهای تلفیقی؛ که آمیزه‌ای از عشق و اجتماع و یا عرفان و اجتماع هستند. پیوند عواطف شخصی را با مسائل اجتماعی در بسیاری از اشعار پورنامداریان می‌توان دید. آمیزش عشق و مسائل اجتماعی از همان نخستین شعر این مجموعه، یعنی «حریر سبزه مهتاب» که در قالب غزل سروده شده و ظاهراً به دوره جوانی شاعر مربوط می‌شود، نمایان است. شاعر که در «سایه شب‌ها» و «رود بی‌پایاب» نشسته، از سفر پرستوها سخن می‌گوید:

«کنار سایه شب‌ها نشستم / حریر سبزه مهتابم ای دوست / پرستوها سفر کردند
هیئات / کنار رود بی‌پایابم ای دوست» (همان: ۱۸).

پرستو که هرگز جایی روی زمین مستقر نمی‌شود، مبراً از پلیدی و کثافت است (شوالیه، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۹۰) و از آنجا که با بهار بازمی‌گردد، نماد زندگی نو است (کوپر، ۱۳۸۶: ۷۱). پرستو در این شعر، رمزی است برای سبکباری و پرواز که در تقابل با شاعر قرار دارد و بیانگر احوال کسانی است که در موقعیت شاعر گرفتار نیستند و می‌توانند به راحتی سفر کنند.

آمیزش عشق و مسائل اجتماعی در دیگر شعرهای عاشقانه وی همچنان ادامه یافته و عمیق می‌شود. حتی بهترین شعرهای عاشقانه‌اش را می‌توان در همین نوع از شعرها جست.

این مسأله علاوه بر شعر «حریر سبزه مهتاب» در دیگر شعرهای وی شامل: «وقتی تو آمدی، شباهنگ سوکوار، تو الوند زیبای فصل بهاری، خضر کجاست، در ازدحام ریزش باران، چهره آزادی، آن ستاره غمناک، فال قهوه، تو در کجای نسیم ایستاده‌ای ...»

چشم‌های خیس، رهایی، در راه سفر، آه ... رهایی، بگذار باد بموید، تنگه‌واشی، در غیبت تو، آسمان بلند، بازگشت، با خیال تو تنها، واحه‌ای در برهوت، این باغ سبز، سالی که گذشت و تو را دوست دارم»، نیز به چشم می‌خورد. رخسار پاک معشوق برای شاعر خسته، وقتی که در نهایت شب بر انحنای گردنه یأس می‌رسد، آبادی سپیده‌دمان است:

«در این سپیده‌دم / خرما و شیر تازه چشمانت / این شب‌نورد خسته بی‌راه توشه را /

دعوت به صرف کردن صبحانه می‌کنند» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷).

عشق و اجتماع در متن نگرش عاشقانه شاعر، بستر مشترک عاطفی-اندیشه‌ای یافته و اجتماع رکن اصلی و پایه دل‌مشغولی‌های شاعر است به گونه‌ای که در برخی از این شعرها نمی‌توان مرز دقیق گرایش‌های اجتماعی و عواطف و احساسات عاشقانه شاعر را تعیین کرد:

«چون تو می‌خوابی و خورشید نهان می‌گردد / و صف مژگان‌ت / مثل ساران بهار / پای دو تپه مهتابی پلک تو فرومی‌آیند / من همه شب نگران می‌مانم / و اولین مطلع مرثیه شب را / - که مژه‌های تو پرداخته‌اند - / آنقدر می‌خوانم / تا صف ساکت ساران، آرام / از ته تپه به پرواز آید / و شب آهسته و نرم / دامن خویش ز رخسار سحر بردارد» (همان: ۳۸-۳۹).

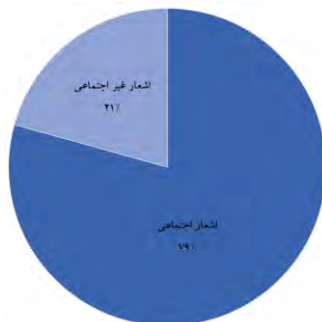
در برخی از شعرها نیز مضامین عرفانی با مسائل اجتماعی درآمیخته است. شعرهای «این ناخدای پیر مردد، وقتی که عشق‌های قدیمی، مشرق انوار، واقعه، اقلیم خطر، بیشه وحوش و آه ای امیر عشق» را می‌توان از این نوع دانست. «دریا نامهربان و سرد و عبوس است و عقل، این ناخدای پیر مردد، این پرتکبر متأمل نمی‌تواند ما را به ساحل برساند». از این‌رو شاعر می‌خواهد: «سگان بی‌تحرک کشتی خویش را، چندی به موج پنجه احساس بسپارد». شاعر از این‌که دیگر «خورشید داغ و ملتهب عشق مولوی در آسمان عاطفه ما نمی‌دمد»، دریغ می‌خورد و از دلتنگی فضا گله‌مند است که «ره بر شکوهمندی شوق عروج می‌بندد» و «مرغ کوه قاف زیر توان عاطل شهبال‌های خویش،

پرواز و آسمان و رهایی را از یاد می‌برد» و «گرد و غبار منتشر بادهای هرز، سیر نگاه را از عرش سوی فرش تغییر می‌دهد». در این اقلیم خطر که «در هر گام، خدنگ تیزهٔ سنگی است و خنجر خونریز خاری» که «زهر درد را تا مغز استخوان آدمی بی‌وقفه می‌برند» و «در هر کنار، کرکس و کفتار بر سر جیفه‌ای نزار در نزاع» هستند و «بر هر فراز، گرگ و گراز؛ و در هر نشیب کزدم و مار و در هر بیغوله، غولی در کمین»، آنچه آدمی‌زاده را نجات می‌دهد، عشق و ایمان است (جدول ۱ و شکل‌های ۱ تا ۳).

جدول ۱- بسامد گونه‌های مختلف عاطفه در «مجموعه شعر رهروان بی‌برگ»

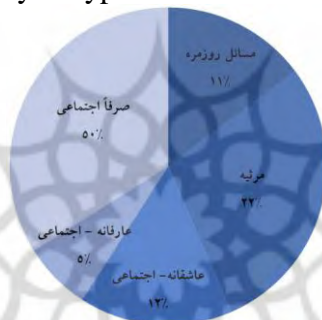
Table 1- The frequency of different types of affection in "Rahravan Bibarg's poetry collection"

مجموع اشعار: ۱۴۵ شعر			
اشعار غیر اجتماعی		اشعار اجتماعی	
۱۱ (شعر)	عاشقانه	۱۷ (شعر)	مسائل روزمره
۱۰	عارفانه	۳۳	مرثیه
۹	عاشقانه- عارفانه	۱۸	عشق و اجتماع
		۸	عرفان و اجتماع
		۳۹	صرفاً اجتماعی
مجموع ۳۰		مجموع ۱۱۵	



شکل ۱- بسامد انواع مضامین مجموعه اشعار

Figure 1- The frequency of types of themes in the collection of poems



شکل ۲- بسامد انواع مضامین اجتماعی

Figure 2- Frequency of types of social themes



شکل ۳- بسامد انواع مضامین غیر اجتماعی

Figure 3- Frequency of types of non-social themes

۳- نتیجه

عاطفه در مجموعه شعر رهروان بی‌برگ پیوندی عمیق و استوار با تجربه‌ها و اندیشه‌های شاعر دارد و در سه مقولهٔ اساسی عشق، عرفان و مسائل اجتماعی نمود یافته است. با این که شاعر مطالعه‌ای عمیق و تسلطی کم‌نظیر بر میراث فرهنگ و ادب گذشته و امروز دارد، اما عواطف و تجربه‌های شعری او ضمن بهره‌گیری از این میراث، اصیل و تازه است. عشق او مبتنی بر خودمداری و خوداندیشی نیست و عرفان وی نیز خاصیتی تک‌بعدی ندارد.

این شعرها که یادگار لحظه‌هایی خاص از زندگی شاعر است و حکایت از روح لطیف و اندیشهٔ استوار او دارد، مبتنی بر عواطف اصیل و استواری است که بیانگر دردها و رنج‌های مردمی است که شاعر در میان آن‌ها زیسته است. به همین سبب بخش اعظم سروده‌های او را در این مجموعه، مسائل اجتماعی و دغدغه‌های انسانی در بر می‌گیرد و نبض شعرهای او با نبض اجتماع می‌زند.

مسأله مرگ و شهادت و ارزش آرمان‌هایی که شهیدان جان بر سر آن نهاده‌اند، از مهم‌ترین عواطف اجتماعی شاعر به حساب می‌آید و از سوز و گداز حقیقی وی حکایت می‌کند؛ به گونه‌ای که می‌توان نوعی از «سوگ‌نوشته» یا «سوگ‌نامه» را در مضامین این مجموعه بازجست که هر بار با زبانی دیگر و تصاویری متنوع و تازه از درون خسته و دردمند شاعر سر برمی‌آورد. عاطفه در این دسته از اشعار، بسیار قوی است و به‌شدت، خواننده را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و به دلیل مسأله انطباق، روان و خودجوش است. به طور کلی عاطفه در این مجموعه، عاطفه‌ای صادق و راستین است که بدون هیچ گونه تظاهر و تکلفی نمود یافته و شاعر من شخصی خود را با من اجتماعی؛ و یا شاید بهتر باشد بگوییم صدای همگان را به صدای خویش پیوند زده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. احمدی، بابک (۱۳۸۴)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
۲. اخوان ثالث (م. امید)، مهدی (۱۳۸۷)، از این اوستا، تهران: زمستان.
۳. بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶)، عبهرالعاشقین، تصحیح محمد معین و هانری کربن، تهران: منوچهری.
۴. بهفر، مه‌ری (۱۳۸۱)، عشق در گذرگاه‌های شب‌زده: نقدی بر عاشقانه‌های معاصر، تهران: هیرمند.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۲)، رهروان بی‌برگ، تهران: سخن.
۶. _____ (۱۳۸۱)، سفر در مه، تهران: نگاه.
۷. _____ (۱۳۷۸)، «سیری در هزاره دوم آهوی کوهی»، سفرنامه باران، به اهتمام حبیب‌الله عباسی، تهران: روزگار.
۸. _____ (۱۳۸۲)، گمشده لب دریا، تهران: سخن.
۹. تولستوی، لئون (۱۳۸۸)، هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر.
۱۰. ریچاردز، آیور آرمسترانگ (۱۳۸۸)، اصول نقد ادبی، ترجمه سعید حمیدیان، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، ادوار شعر فارسی، تهران: سخن.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۹۷)، نقد ادبی، تهران: میترا.
۱۳. شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۷۹)، فرهنگ نمادها، ج ۲، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.

۱۴. عباسی، حبیب‌الله (۱۳۷۸)، سفرنامه باران: نقد و تحلیل اشعار دکتر شفیعی کدکنی، تهران: روزگار.

۱۵. کروچه، بندتو (۱۳۵۸)، کلیات زیباشناسی، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۶. کوپر، جی. سی (۱۳۸۶)، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرهنگ نو.

۱۷. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش.

ب) مقالات

۱. پورنامداریان، تقی (۱۳۷۷)، «سیری در هزارهٔ دوم آهوی کوهی»، کیان، سال ۸، شماره ۴۲، صص ۶۴-۷۰.

۲. جمشیدیان، همایون (۱۳۹۲)، «تحلیل شعر «خضر کجاست» سروده تقی پورنامداریان بر مبنای رویکرد بینامتنی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، جلد ۱۱، شماره ۲۸، صص ۱۳۵-۱۵۷.

۳. خدایار، ابرهیم و فریدونی، کبری (۱۳۹۶)، شوق وصل: تحلیل شعر «ای شوق وصل و شور شهادت» تقی پورنامداریان بر اساس دستگاه اندیشگی سهروردی در قصهٔ غربت غربی. ادبیات پایداری، سال ۹، شماره ۱۶، صص ۸۷-۱۱۰.

۴. محمدی، علی (۱۳۸۳)، «رهروان بی‌برگ» (نقد و بررسی کتاب)، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۹، صص ۱۵۶-۱۶۵.

۵. مشرف، مریم (۱۳۹۶)، «تکه‌های آبی از آسمان پیدا: مروری بر مجموعه شعر ساکن چو آب و روان چون ریگ اثر تقی پورنامداریان»، فصلنامه نقد کتاب (ادبیات)، سال ۳، شماره ۹-۱۰، صص ۲۵۷-۲۶۴.

Reference List in English

Books

- Abbasi, Habibulla (1999), *Sofarname Baran: Criticism and Analysis of Dr. Shafiei Kodkani's Poems*, Tehran: Roozgar. [in Persian]
- Ahmadi, B. (2005). *The Text-structure and textual interpretation*, Tehran: Markaz. [in Persian]
- Akhavan Sales, M. (M. Omid) (2008). *Az In Avesta*, Tehran: Zemestan. [in Persian]
- Baqli Shirazi, R. (1987). *Abhar al-Asheghin*, edited by Mohammad Moin and Henry Carbon, Tehran: Manouchehri. [in Persian]
- Behfar, Mehri (2002). *Passion along the darkened paths: critical writing on modern persian Lyrics*, Tehran: Hirmand. [in Persian]
- Cooper, J. C. (2007). *An illustrated encyclopaedia of traditional symbols*, (M. Karbasian Trans.), Tehran: Farhang nashreno. (Original work published 1993). [in Persian]
- Chevalier, J., & Gheerbrant, A. (2000). *Dictionnaire des symboles* (S. Fazayeli Trans.), Vol. 2, Tehran: Jeyhun. (Original work published 1982). [in Persian]
- Croce, B. (1979). *Breviai di Esteica* (F. Rouhani Trans.), Tehran: Book Translation and Publishing Company. (Original work published ۱۱۱۱). [in Persian]
- Pournamdarian, T. (2002). *Safar dar meh*, Tehran: Negah. [in Persian]
- Pournamdarian, T. (2003). *Rahrovane bibarg*, Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Pournamdarian, T. (2003). *Gomshodeye labe darya*, Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Richards, I. A. (2009). *Principles of literary criticism* (S. Hamidian Trans.), Tehran: Elmifahangi. [in Persian]
- Shafiee Kadkani, M. R. (2004). *Persian Poetry Periods, from Constitutionalism to the fall of the Monarchy*. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Shamisa, S. (2018). *Literary Criticism*, Tehran: Mitra.
- Tolstoy, L. (2009). *What is art?* (K. Dehgan Trans.), Tehran: Amirkabir. [in Persian]

Yahaghi, M. J. (1996). *Culture of Myths and Fictional References in Persian Literature*, Tehran: Soroush. [in Persian]

Journals

Jamshidian, H. (2012). Analysis of the poem "Where is Khezr" by Taghi Pournamdarian based on the intertextual approach. *Journal of Persian Language and Literature Research*, 11(28), 135-157. [in Persian]

Khodayar, E., & Fereidouni, K. (2017). Ecstasy of Reunion: An Analysis of the Poem "Ay Shauq-e Wasl va Shoor-e Shahadat" by Taghi Pournamdarian Based on Suhrawardi Thoughts in Qissat al-Ghorbat al-Gharbiyya. *Journal of Resistance Literature*, 9(16), 87-110. doi: 10.22103/jrl.2017.1723 [in Persian]

Mohammadi, A. (2004). *Rahrovan Bibarg* (book review), *Book of the Month of Literature and Philosophy*, 79, 156-165. [in Persian]

Musharraf, M. (2017). A review of the book *Literature quarterly book review*, 2(9-10), 257-264. [in Persian]

Pournamdarian, T. (1999). "Excursion in the second millennium of mountain deer", *Kian*, 8(42), 64-70. [in Persian]

